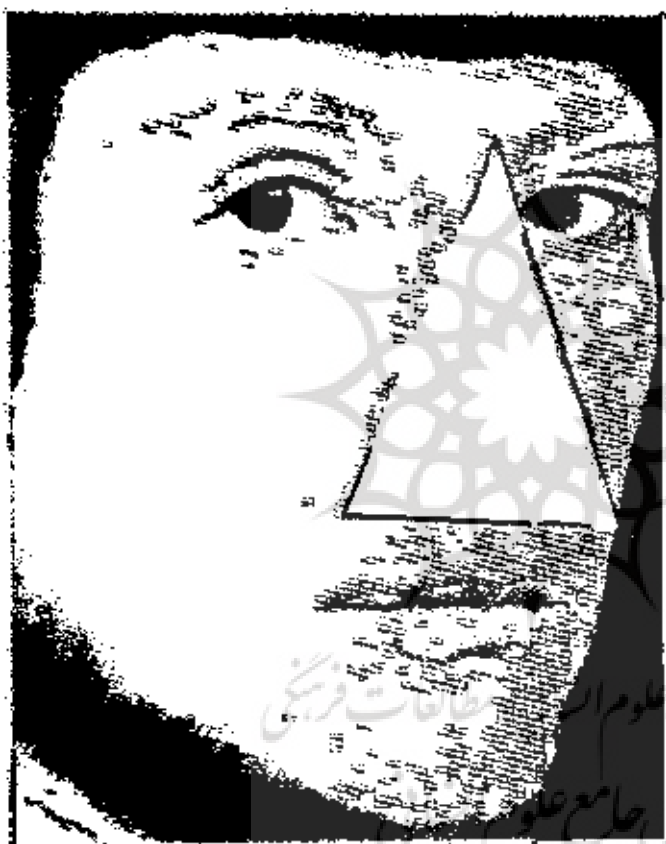


پرونده  
عبدالستار



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

ممدرفنا مکیمی  
اممد واعظی  
عماد افزوغ  
داود فیزمی  
السدر مک ایتکایر  
مارتا نوسبام  
لودیک خون میزا  
زیچارد زورتی  
مایکل والزر  
مایکل لوک  
رودریک تی. لانگ



# در طلب عدالت عام

تألیف و نگارش دکتر محمد باقر قزوینی

مجاد نوروزی

تمنای عدالت از سوی جامعه ایرانی، مقوله‌ای است که متعلق به روزگار معاصر ما نیست و قدمتی دیرین دارد. بر همین اساس در گفت‌وگو با دکتر افروغ تلاشی شد تا در این باب مذاق‌های کل‌نگر صورت پذیرد. نتیجه آن شد که ما از بحث‌های فلسفی به شرح دلالت‌های عملی و مقولات عمیقی رسیدیم که شاید با زمانه ما مناسبت بیشتری داشته باشد. به خصوص آنکه افروغ در باب وجود و مساحت‌های گوناگون عدالت، نظریاتی ارائه کرده است که به هم حوزه علمی او در دانشگاه مربوط است و هم به موقعیت رسمی او.

□□□

**مفهوم عدالت در بادی امر** می‌تواند یک مفهوم پلورلیستیک باشد؛ البته نه فی‌الذات بلکه در وادی عمل چنین است چرا که در عمل صیغه‌ها و مساحت‌های گوناگونی از آن تعریف شده و حتی از ابعاد ماتریالیستی تا مباحث متافیزیکال غیردینی را در بر می‌گیرد و از مسوی دیگر، در مباحث لیبرالیسم سیاسی - اجتماعی نیز، افروغی نظیر راولز در باب آن صاحب‌نظر هستند. بنابراین در عمل ما با یک مفهوم «پلورال» مواجهیم. اما اگر قصد

داشته باشیم عدالت را بر اساس مبانی اجتماعی - بودی و حاکمیتی ایران بررسی کنیم و فراتر از آن، مطابق با منش اسلامی‌گرایی آن را تبیین کنیم، در یک اندیشه آرمان‌گرایانه اسلامی و معطوف به اصلاح دینی، عدالت بر چه مقولاتی دلالت دارد؟

شما با این مقدمه جلوی بسیاری از مباحث مقدماتی را گرفتید و اصل مطلب را نشان دادید. البته اشکالی بر آن مترتب نیست. منتها چنانچه پیشتر هم گفته‌ام مباحث اسلامی در باب عدالت با توجه به اینکه ذیل فلسفه سیاسی - اجتماعی مطرح می‌شوند بدون یک بحث اولیه فکری و عقلی نمی‌تواند به خوبی خود را عیان سازد. وقتی که ما می‌خواهیم از نگاه حضرت امیر (ع) نسبت به عدالت باخبر شویم، این راه مطلوبی نیست که بدون مقدمه سراغ اندیشه ایشان برویم و آنچه را به نظرمان می‌رسد به عدالت نزدیک است. چنداً واحصا کنیم لایه‌های آن اندیشه ایشان را به دست آوریم. من همیشه گفته‌ام که این روش مطلوب نیست و راه مطمئن‌تر این است که ما ابتدا مفهوم ششگانه گن‌شده‌های را سامان دهیم و قرأت‌های مختلف بشری را در باب عدالت به دست آوریم و سؤالات اساسی را فهم کنیم و آخر الامر ببینیم حضرت امیر (ع) چه پاسخی برای این سؤالات دارند. لذا با توجه به اینکه

شما یکراست سراغ اصل مطلب رفتید، من هم تابع شما می‌شوم و در باب قرأت اسلامی از عدالت سخن می‌گویم.

حضرت امیر می‌فرماید که عدالت یعنی هر چیزی را سر جای خود قرار دهیم (وضع الشيء فی موضعه). اما معلوم است که برای ایشان قلمها جای مشخص کجاست و چه کسی باید آن را تشخیص دهد. اگر ما این امر را به صورت عام مطرح کنیم و قطع نظر از ابعاد فقهی و ارزشی این سخن، این شبهه مطرح می‌شود که آن «جا» کجاست و تشخیص دهنده آن کیست. این خیلی مهم است که ما تشخیص دهیم آن جایی که قرار است چیزی گذاشته شود، چگونه شناسایی می‌شوند و چگونه با مفهوم عدالت پیوند می‌خورند. در واقع همه معماها در همین جا نهفته است. سؤال این است آیا آن جای بخصوص، فقط اقتصادی است یا ابعاد سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، روحی و عملی را هم در بر می‌گیرد؟ من به فرزانگی از سخنان حضرت امام (ره) می‌نگریستم که در باب مهدویت بود. ایشان در خصوص عدالت می‌فرمایند خیلی‌ها بحث عدالت مهدوی را که ادامه عدالت علوی است، صرفاً در وجه اقتصادی آن خلاصه می‌کنند و اینکه هر بی‌بیزی را همان زمان بی‌بازی می‌کنند. ایشان می‌فرمایند تماماً این چنین نیست، بلکه عدالت یک ابعاد روحی - اخلاقی و

عقلی هم دارد. پیشتر ما در خصوص عدالت به پیش‌فروش‌ها و ابعاد اقتصادی و گفته بودیم عدالت وجه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دارد. در باب پیش‌فروش‌ها نیز معتقد بودیم اگر اصالت را به قره بدیم، یک تجلی از تجلیات عدالت وجود دارد و اگر اصالت به جمع دانه شود نیز تجلی دیگری از عدالت جلوه می‌یابد. بدین ترتیب است که به راحتی نمی‌توانیم به خود اجازه دهیم که بگوییم عدالت را به خوبی فهم کرده‌ایم. اما چون باب مباحث اسلامی گشوده شده، من الگوی هیبت یافته عدالت حضرت امیر (ع) را بیاد

بحث قرار می‌دهم. نزد حضرت امیر کاملاً مشخص است که آن جایی که هر چیزی باید فر جای خود، قرار گیرد کجاست و چه مبنای و مؤلفه‌ها و ملازماتی دارد. حضرت امیر معتقدند تفاوت عمده‌های میان «وجود» و «عدالت» وجود دارد. وجود امری است خاص، فردی و اخلاقی است اما عدالت امری ساختاری و عام است. با این وصفت برداشت من این است که پیش‌فروش حضرت امیر در باب عدالت، این است که به رغم اینکه ایشان قائل به تفاوت‌هایی بین انسان‌ها هستند. اما معتقدند یک چیزی را «جمع چیزی» افراد وجود دارد و آن تکله ساختاری به جامعه است. این امر حاکی از آن است که ایشان قائل به آن اند که «جامعه» نیز اصالت

مکتب مسعودی فلسفی ۱۱

درود و عطف به این نگاه خاص، فلسفه اجتماعی حضرت امیر (ع) است که ایشان بحث مساوات و تساوی برخورداری از بیت‌المال را مطرح می‌کنند و بین ثروتمند و فقیر تفاوت قائل نمی‌شوند. ایشان با نگاه عادلانه خویش، استنادی را برای افراد جامعه در نظر می‌گیرند که خود این نگاه به فلسفه اجتماعی ایشان باز می‌گردد. اما با توجه به اینکه ایشان صرفاً جامعه‌گرا نیستند و در عبارتی می‌فرمایند باید به تلاش‌ها و شاید نگی‌ها نیز توجه داشت و نباید شرمه کثر دیگری را کس دیگری ببرد بدین معنا. حضرت امیر در کنار مساوات‌طلبی، توجه به وجه شایستگی نیز دارند کسی که تلاش بیشتری می‌کند بهره‌مندی بیشتری نیز می‌برد. البته این به آن معنا نیست که کسانی که با کثر بیشتر، بهره بیشتری می‌برند دیگران را محروم باقی بگذارند به هر ترتیب وقتی متوجه این نگاه حضرت امیر می‌شویم، می‌بینیم با یک قرائت شرقی مواجه هستیم زیرا بر قرائت‌هایی که در باب عدالت موجود است، تقدیماتی وارد است. اولین این قرائت‌ها، قرائت «تطبیق گرایانه» نسبت به عدالت است. در وادی این تئوری، هر کسی باید به تمکلات و برخوردارگی خود قانع باشد و سؤالی نداشته باشد یا اینکه تنمات روزی خویش را ناشی از تقدیر الهی بداند و خود را با شرایط وفق دهد گویی که هیچ‌کدام جز اراده خدا در پس این برخوردارگی‌ها نبوده است.

**ایده‌های جبر گرایانه بسیار نزدیک است**

بله جبر گرایانه و تقلیل گرایانه است. البته شاید برخی مسلمانان هم چنین ادعایی داشته باشند و آیت‌ها نظیر «حقن قسماً نیتهم» همیشه را ملاک قرار دهند. حضرت امیر (ع) این تاول و برداشت را از آیات ندارد چه آنکه فرمودند: «حقن هر کاشی کوئی است» یا آن جمله معروفه «لا اله الا فی طبعه» غلبه ما را خدا در رسیدگی به طبقه فرودست بنا بر این مشخص است این کلام دلالت بر این امر دارد که فرودستان را خدا فرودست ناساخته است بنا بر این در بحث عدالت اجتماعی و نظر و نظریه ما باید حتماً به این پیش فرض که می‌گوید این پدیده‌ها آزادی و اجتماعی‌اند و به وسیله رفتارها و سیاست اجتماعی قابل حل‌اند. اعتقاد داشته باشیم چرا که این مقوله یکی از بحث‌های اصلی در این باب است. اگر ما قائل باشیم که انسان‌ها در نابرابری به دنیا می‌آیند و حتی بالاتر از آن، بگوییم مسئولیت این بی‌عدالتی‌ها یا خداست. دیگر همه چیز را باید پذیرفت. البته من نمی‌خواهم بگویم که خدولند به کسی روزی نمی‌دهد. خدولند برای همه روزی در نظر گرفته است اما نباید از تقسیم کنندگان غافل شد. آنها مطابق با تصور اسلامی در روزی‌های که خدولند تقسیم کرده دست می‌زنند و توزیع را عادلانه می‌کنند.

از سوی دیگر، اگر ما به شیوه برخی مسلک‌های مادی، معتقد باشیم نابرابری‌ها طبیعی و نژادی و ژنتیک هستند باز هم دست ما بسته است و یک «جبر طبیعی» را جلوه‌دهانیم. مانند همان بحث در وینیس‌ها و اصل «بقای اصلح» که بر اساس آن معلولان و ناتوانان از دست‌تور کار خارج می‌شدند.

این قرائت را نباید دست کم گرفته از افلاطون و ارسطو تا قرون وسطی، عدالتی با توجهات دینی همین قرائت را پرورش دادند. این چنین است که در برابر این نگاه تطبیق‌گرا یک نگاه «شایسته‌گرا» مطرح شد که اگرچه آن نگاه را با آن غفلت داشتند اما نگاهی الگارشیک به فضای داشت و به اشراقیت توجه می‌کرد.

یک دیدگاه دیگر، صرفاً به مسائل نگاه فردی دارد و اصلیت را به جمع نمی‌دهد. قرائت لیبرال‌ها و تئولیرال‌ها و حتی متفکران به اصطلاح عدالت‌خواه معاصر نظیر «جان رولز» هم به تصریح خودش در کتاب «نظریه در باب عدالت» کلام می‌گوید: ما حرفی جز حرف لیبرال‌ها نمی‌زنیم و می‌گوییم لیبرالیسم «مکتب» نیست بلکه مانند پرده تئاتری است که مکانیک گوناگون در آن به نمایش درمی‌آید. در اینجا بحث قرارداد اجتماعی را از باب نگاه فردگرایانه خویش مطرح می‌کند و چون نگاه ساختاری به عدالت و نگاه خاص به جامعه به مثابه جمع جبری افراد ندارد می‌گوید «همین که افراد بر سر اینکه چیزی بر «عدالت» دلالت دارد قرارداد اجتماعی می‌راهنم و معتقد کنند کافی است».

**یعنی ساحت معنایی برای عدالت وجود ندارد و صرفاً قرارداد اجتماعی برای عینیت از آن کفایت می‌کند؟**

همین‌طور است. از دیگر سو، برای عدالت ساحت ساختاری هم قائل نمی‌شود و همه چیز را از حد یک تئوری و اطلاق می‌بیند.

**یعنی در اینجا عدالت دیگر نه یک امر معنایی و فلسفی، بلکه به یک، هنجار معمولی بدل می‌شود؟**

بله همان چیزی که افراد پذیرفته و خواستار شده‌اند. به رسم آنکه ایشان بحث عادلانه بودن نهادها و اجتماعی را مطرح می‌کنند اما به دلیل آن آموزه‌های لیبرالیستی، آن را به مثابه یک قرارداد تلقی می‌کند و جنبه‌های فردگرایانه را غلبه جلوه می‌دهد به نظر من هر نگاه‌های لیبرالیستی، یک نشان‌گری ذاتی با عدالت اجتماعی وجود دارند بلکه به عنوان یک قرارداد و تئوری و به عنوان یک امر زائد و صدق‌های و برای پر کردن شکاف‌های طبقاتی و جلوگیری از شورش‌ها به آن نگرسته می‌شود. همین دولت رفاهی که مطرح شد بر این امر استوار بود که وقتی چیزی تولید شده «سرریز» این تولید را بین اقشار ضعیف توزیع کنیم. البته رولز این نگاه را بر نمی‌تابد و به خاطر آنکه نگاهی نهادمحور دارد و با توجه به اینکه دست‌رنجی به منابع تولید بیشتر شود و فقط سرریز آن ثروت‌های بین مردم توزیع می‌شود، می‌گوید باید مواهب اجتماعی به گونه‌ای توزیع شوند که به قیمت بدتر شدن وضع فرودست‌ها تمام نشود.

بنده معتقد کسی می‌تواند قائل به عدالت در وجه اجتماعی آن باشد که وجه ساختاری هم برای آن قائل باشد. این همان چیزی است که در اندیشه‌های حضرت امیر به عنوان یک وجه عام ساختاری و فراتر از خود به آن نگاه می‌شود. این امر یک لایه‌ای از نگاه اسلامی به عدالت است و هر وجه اقتصادی آن و در پارادایم اسلامی به هر حال جامعه از حق برخوردار است. اما باید به شایستگی‌ها و تلاش‌های متفاوت افراد هم توجه داشت.

تیمی شود با نگاه مساوات‌طلبانه پیش رفت و جلوی بروز خلاقیت‌ها و نوآوری‌های ناشی از تلاش‌ها را فرود می‌گردد. این چنین نابرابری موجود در جامعه اسلامی، امری است که ناشی از تلاش‌های افراد است. نه برآمده از نوع نگاه خاص تطبیق‌گرایانه یا شایسته‌گرایانه. اما فرارغ از همه این مباحث، واقعا چه نسبتی است میان عدالت اقتصادی و سایر ساحت‌های عدالت؟ آیا عدالت را باید فقط در زمینه اقتصادی و به قول شما حفظ در وجه مادی ببینیم؟

ما تا به حال هر چه سخن گفتیم همه در وجه اقتصادی قضیه بود. اما سؤال اصلی این است که آیا می‌توان در این راه وجه اقتصادی، تقلیل داد؟

پس عدالت فرهنگی و عدالت سیاسی چه می‌شود؟ اگر فکر است که عدالت به عنوان دست یافتن به فرصت‌های برابر یا دسترسی برابر به فرصت‌ها تعریف شود آیا فرصت‌های ما در زیست اجتماعی‌مان فقط فرصت‌های اقتصادی است؟ پس فرصت‌های سیاسی و فرهنگی چه می‌شود. اینجاست که نسبت آزادی به عدالت و نسبت معنا با عدالت مطرح می‌شود. من فکر می‌کنم کسانی که صرفاً عدالت را اقتصادی می‌بینند و از وجه سیاسی و فرهنگی آن غفلت می‌کنند دچار نوعی جفمه‌گرایی و نظام‌گرایی می‌شوند. ممکن است کسی وجه سیاسی عدالت را هم ببیند اما با یک نگاه جمع‌گرایانه این امر صرفاً از یک امنیت‌گرایی و نظام‌گرایی درمی‌آورد. پس آیا عدالت قطع نظر از آنکه با یک وجه اقتصادی جامعه‌گرا پیوند خورده است «فقط» با وجه اقتصادی جامعه‌گرا پیوند خورده است؟ پاسخ مثبتی است زیرا در همان وجه اقتصادی هم شایستگی‌ها و خلافت‌های فردی وجود دارد که باعث تنم بیشتر می‌شود.

حال که پذیرفته عدالت وجه سیاسی و فرهنگی هم دارند باید ببینیم همان‌طور که عدالتی با نگاه مساوات‌طلبانه و جمع‌گرایانه به عدالت نگرستند، همان نگاه جمع‌گرایانه را در عرصه سیاست سامان دهیم؟ بدیهی‌ترین پیامد این امر رخ عیان کردن قانینیم خواهد بود.

**با این وصف و با توجه به مباحثی که شما فرمودید می‌توان گفت «عدالت اسلامی برای ما دارم که بدون آنکه نیاز باشد از آرای سوسیالیستی یا لیبرالیستی وام بگیریم، می‌توانیم آن را با وجه مثنوی دین، تفسیر کنیم.**

بله، برداشت بنده هم همین است. اما همیشه یک دعوی بین فلاسفه بوده است که نسبت بین عدالت و آزادی چیست؟ سوسیال دموکرات‌ها می‌گویند آن وجه برابری مورد نظر در دموکراسی ناظر به توزیع برابر امکانات و فرصت‌های اقتصادی است. در برابر این امر، لیبرال دموکرات‌ها می‌گویند آن وجه برابری دموکراسی ناظر بر آزادی افراد است. اما این دعوی آزادی و عدالت در قرائت

اسلامی چگونه است؟ در قرائت اسلامی هر ۲ باید موجود باشند. البته این بحث پیچیده‌ای است اما شاید به گونه‌ای بتوان با توجه به ابعاد اقتصادی - فرهنگی و سیاسی عدالت - پای «حقوق شهروندی» راه میان کشید. بدین سان، ما باید تکلیف خود را با حقوق فرد و حقوق جمله مشخص کنیم. از تجلیات حقوق جمله، عدالت اجتماعی است و نظم و ثبات آزادی نیز که بحث کاتالاروشنی است. آزادی فردی، قدرت مانور و خلافت سیاسی - فرهنگی و اجتماعی برای افراد قابل شدن است. اما

هنوز به این سؤال جواب ندادیم که عدالت اسلامی در میان این سستی‌توریک کجا قرار گرفته است؟ ممکن است ما در شرایط تضاد بگوییم طرف جمع را می‌گیرد اما در صورت غیرتضاد چه می‌کند؟ آیا در عدالت اسلامی، حاکم عدالت‌خواه ما می‌تواند با قطع نظر از فردیت‌ها و تجلیات و خلاقیت‌های فردی مردم راه «حقوق جامعه‌ای» خودشان سوق دهد؟ به دیگر سخن، آیا می‌تواند «فلسفتی» عمل کند و با یک نگاه جمله‌گرایانه ولو خیرخواهانه و صلحانه و با بی‌توجه به فردیت افراد بخواهد جامعه را به قحط و صلاح برساند؟ آیا عدالت اسلامی این را تأیید می‌کند؟ حضرت امیر هم به گونه‌ای شگرف همین موقع را دارند به این جمله دقت کنید «لا اريد اصلاحکم بفساد نفسی» من شما را به قیمت فساد و تباهی خویش به اصلاح نمی‌رسانم. این یعنی مردم در کنار مأموریتی که بر دوش حکام است منفعتی در آزادی دارند و حاکم اسلامی نمی‌تواند با سلب آزادی افراد آنها را به صلاح و فلاح جمعی برساند. بنا بر این از لحاظ مفهومی پیچیدگی خاصی و لطافتی بین ساحت فرد و جامعه وجود دارد و همین است که نگاه اسلامی را نگاه جامعی می‌کند. نگاه جمله به عدالت یعنی نگاه جمله به حقوق شهروندی و این یعنی هم فرد حق دارد و هم گروه و هم جامعه این «حق» نیز هم سیاسی است و هم فرهنگی - فردی. عدالت اسلامی موجه و حاکم عادل اسلامی باید به همه این ابعاد توجه داشته باشد. به در زمان تضاد همه می‌دانند که حقوق جمله بر حقوق فرد مقدم است اما در هیچ شرایطی نباید به نام فردگرایی جامعه‌گرایی نفی شود یا بالعکس.

به هر روی، می‌توان پرسید که آیا عدالت جنبه‌های روحی و روانی دارد یا خیر و چه کسی می‌تواند تحقق بخش این نگاه جامع‌الاطراف به عدالت باشد؟ اگر خود شخصی آن انسان بهره‌ای از عدالت نبرده و تعادل کسب نکرده باشد چگونه می‌تواند تحقق بخش عدالت اجتماعی باشد. پس عدالت لیاد روحی - روانی و اخلاقی نیز دارد که وارد بحث آن نمی‌شویم.

**اگر موافق باشید به تحلیل توریک پاره‌ای از شرایط عینی جامعه برسیم، یک حادثه سیاسی به نام «سوم تیر» اتفاق افتاد که خیدولر وادی مهمی شدیم (می‌خواند).**

همین‌طور است اما به هر روی مقصود از پی‌ریزی سوم تیر توسط

اگر به شیوه برخی مسلک‌های مادی، معتقد باشیم نابرابری‌ها طبیعی و نژادی و ژنتیک هستند باز هم دست ما بسته است و یک «جبر طبیعی» را جلوه داده‌ایم



جامعه، پیگیری کسب عدالت بود. زیرا روند دولت سازندگی و اصلاحات واجد وجه تام عدالت که شرعی است نبود. چه نیاز اجتماعی حادث شد که آتیز رخ عیان کرد؟

من لول مقدمه‌های رایگوم چرا در جامعه ما اهل فکر و اهل نظر همیشه احساس می‌کنند آن شرایط روحی و روانی لازم برای اظهار نظر و اختیارشان نیست. من فکر می‌کنم در کنار عوامل مختلفی که می‌توان با آن این مطلب را تحلیل کرد، یکی همین بر خورد های جمع گرایانه با نیازها و حقوق شهروندی است. حتی جایی که ما هم از آزادی بی‌بهره دم می‌زدیم، عطف به یک قرأت جمع گرا و غوغا ساز بود می‌خواستند فضایی به وجود آورند که به اتساعها فشار بیآورند که به راحتی اظهار نظر نکنند. گمانم که متأسفانه هم‌اکنون هم این چنین است. اتساع باید سهام اخلاقی داشته باشد که به خود تلقین کند باید هر حرفش را بزند.

شما گفتید که چه نیازی باعث شد ۲ تیر حادث شود. من همواره گفتام آن گرایش افراطی ولو در قالب یک شرایط احساسی و هیجانی جمع گرایانه وجه فردی حقوق شهروندی یا آزادی‌های اساسی و بی‌توجهی به وجه اجتماعی حقوق شهروندی و عدم توجه به ابعاد اقتصادی آن در قالب عدالت اجتماعی خود به خود فضای عمومی مستعدی را برای گرایش به عدالت رقم زده بود.

برنامه‌های توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی ما به گونه‌ای رقم خورد که شکاف طبقاتی را تکمیل و تعمیق می‌کرد و مخاطب را مخاطب خاص انتخاب می‌کرد و قرأت غالب مبتنی بر نگاه دست گرایانه به جامعه نبرده بلکه بوی لیبرالیسم و شبه‌لیبرالیسم و تنوییریسم و شبه‌تنوییریسم می‌داد و اتفاقاً از لحاظ اقتصادی هم یک قرأت بود یعنی فراتر پس از جنگه یعنی گرایش به نوعی حقوق فردی بود و بحث حقوق شهروندی هم به افرادی خاص تقلیل داده می‌شد.

به نظر من، به خاطر این بی‌توجهی‌ها جریان مستعدی شکل گرفت که با آن صحنه بین‌مایه‌ها و میانی و مؤلفه‌های انقلاب اسلامی پیوند داشته‌بودن معنا که این گرایش به عدالت‌طلبی که در جامعه ایرانی اتفاق افتاد خودش را نشان داد.

**آیا می‌توان گفت که سوم تیر جنبش بود؟**

جنبش حتماً باید تر عرصه غیررسمی و عمومی اتفاق بیفتد و بعد وارد عرصه رسمی شود. من به فرس قاطع نمی‌گویم بگویم که جنبش بود زیرا عناصری از عناصر وجه رسمی نظام هم شعار عدالت‌خواهی سر دادند اما به نظر می‌رسد گرایش به جنبش شدن آن زیاد بود. قطع نظر از رهبر معظم انقلاب که جایگاه ایشان نظارت بر پدیده نظام است، می‌توان گفت این حرکت اجتماعی و فر عرصه غیررسمی و عرصه نقد و شبیه به یک جنبش بود. حال اینکه رهبری جنبش با چه کسی بود، به نظر می‌رسد روشنفکران نسل چهارم خیلی نقش آفرین بودند.

**این روشنفکری نسل چهارم که می‌گوید چه مشخصاتی دارد و از کجا سر بر آورده است؟**

کسانی که در تداوم جریان دوم روشنفکری ایران که متأسفانه به شهید مطهری و مرحوم

شریعتی و آل احمد و به‌ویژه حضرت امام بود که قطعا همه آنها عدالت‌خواه بوده و سنت‌گرا بودند و اگر به هم نگاه انتقادی به سنت داشتند، علیه آن شعفسر نمی‌کشیدند به هر حال لیبرال، و فردگرا نبودند. این جریان چهارم هم در تداوم آن جریان، دست به روشنگری‌های زنده که آثارشان موجود است، بالاخره جریان سوم روشنفکری که در اتصال با روشنفکری نسل اول که در ایران در سال‌های گذشته بسیار مغرور می‌دادند، مشخص است که چه کسانی در برابر آنها ایستادند و هزینه دادند.

با این وصف من می‌گویم این اتفاق سوم تیر، قطع نظر از آن مصادیق، حکایت از یک نیاز داشت و در مصادیق هم واکنش همیشه عقلانی‌تر از انتخاب است و این خصیصه مربوط به همه دوره‌های اجتماعی ما می‌شود. ما همیشه نسبت به چیزی تیزتر یا گرایش به چیز دیگری داریم. معمولاً نزد ما تیزتر از خیلی عقلانی‌تر از گرایش بدیده‌هاست. هر چند که باز هم این امکان وجود دارد که در مصادیق خاص صورت گیرد و مردم مصادیق را اشتباه فرض کرده باشند.

در دولت نهم، رئیس‌جمهور شمارهای جریانی و عدالت‌خواهانه می‌داد و در سالوک فردی بیشتر با معرومین جامعه همراهی داشت و به نظر می‌رسد هم‌مفهوم و مصادیق این فضای خاص تطبیق بیشتری با جریان عدالت‌خواهی داشته به همین خاطر، مردم به او اقبال نشان دادند.

**اکتون یا وقنوع آن حادثه سیاسی، آیا ما گامی برای ارتقای موقعیت اجتماعی «عدالت‌محوری» برداشته‌ایم یا خیر؟**

باید فضا عوض شد. گام بزرگی که برداشته شده همین تغییر فضای است که البته بیشتر مطلق به جریان است تا فرد. این جریان اصولگرایان و ظهور و عدالت‌خواه توانسته است: فضا را عدالت‌گرا کند. اکنون فضای عمومی فضای است که مفهوم عدالت در آن جاری و جاری است و همین امر یکی از توفیقات این جریان است. اما اگر نتوانیم آن نگاه اسلامی جامع را به عدالت داشته باشیم و چه در وجه فردی و سیاسی دچار برخورد های سطحی و جز متنگرانه و تقلیل‌گرا شویم، من به شما تضمین می‌دهم که هر برتر این نگاه تقلیل‌گرایانه به عدالت، عکس‌العمل افراطی و تقلیل‌گرایانه مقابل عدالت شکل می‌گیرد.

یعنی باز روز از نو، روزی از نو. گمان نشود اگر برخورد سطحی و جزئی‌نگر و تک‌مؤلفه‌های با عدالت شود، دوره بعدی مؤلفه‌های بر این تک‌مؤلفه‌های بودن در راستای رسیدن به عدالت اضافه می‌شود. خیر، جامعه ما به لحاظ تاریخی آن قدر رشد یافته نیست. که شامل کشد و بگوید این قرأت خاص از عدالت است. مخصوصاً با این فضای محدود و تنگ که برای منتقدین درون گفتنی ایجاد می‌کنیم. مسلم است که اینها عرصه را برای خود تنگ می‌بینند و این باعث می‌شود یک عکس‌العمل افراطی شکل گیرد که بوی عدالت که نمی‌دهد هیچ، بوی فردگرایان



**اگر نتوانیم نگاه اسلامی جامع به عدالت داشته باشیم و تیز و وجه فردی و سیاسی دچار برخورد های تقلیل‌گرا شویم، عکس‌العمل افراطی مقابل عدالت شکل می‌گیرد.**

نقطه مقابل بی‌توجهی‌ها خواهد بود. امروز با توجه به اینکه پارادایم اقتصادی عدالت غالب است، نباید وجه توزیعی عدالت اقتصادی تلفیق باید.

**آیا این امر به علت فرجه بودن نیازهای اقتصادی صورت پذیرفته است؟ تا جایی که وجود دیگر عدالت حتی به چشم خود جامعه هم نمی‌آید؟**

ببینید این دیده نشدن، دلیل بر «عدم نیاز» نیست. ما باید به طور جامع به قضایا بنگریم. زمانی گرایش به آزادی بیشتر بود و عدالت دیده نمی‌شد، حاصل این شد که سوم تیر به وجود آمد تا عدالت دیده شود. حال اگر عدالت دیده شود و آنها به چشم نیابند باز همان‌ها مطرح می‌شوند.

تاکید بر عدالت اقتصادی نباید به قیمت نادیده گرفته شدن سایر وجوه آن باشد. خود عدالت اقتصادی هم نباید به وجه «توزیعی» تقلیل یابد. پس وجه تولیدی چه می‌شود؟ پاشنه آشیل بی‌عدالتی در این کشور چه می‌شود؟ نقطه کور ساختاری بی‌عدالتی چه می‌شود؟ رابطه قدرت و ثروت مطلق اصلی بی‌عدالتی در کشور است.

پس چگونه می‌توان بدون آنکه به این وجه ساختاری بیمار دست زده، تحقق بخش عدالت حتی در وجه توزیعی آن باشیم؟

**ببینید، عدالت‌گرایان ایران امروز، می‌گویند اقدامات دولت از برخی تئوری‌های عدالت‌گرایانه نشأت می‌گیرد که نمونه بارز آن اصلاحات ساختاری رئیس دولت است.**

من اصلاً تشک دارم مفاهیمی که شما به کار برید در این اقدامات لحاظ شده باشد. ببینید ما در دانشگاه پراحتی حرکت می‌زدیم. الان هم می‌خورم بشود فکر کرد که در دانشگاه هشتم استراتژی دولت کجا تدوین شده که من به آن رجوع کنم؟ من فقط سؤال می‌کنم که انحلال سازمان مدیریت بر اساس کدام مطالعه انجام شد و ما به این نتیجه رسیدیم که بشود معلومتی از معلومتهای ریاست جمهوری.

**پاسخ شاید این باشد که معایب این سازمان از پیش از انقلاب تاکنون واضح و آشکار بوده است.**

آیا شکل مطلوب مقابل ما این عیوب مطالعه بشایدین را از سر گرفته‌است؟ جایگزینی شکل جدید به جای شکل قدیم بر اساس کدام مطالعه انجام شده است؟ بالاخره یک توجهی برای سازمان مدیریت بود. ببینید آن کجوری‌ها و ناسامانی‌ها دلیلی بر مطلوبیت آن شکل جدید نمی‌شود. من بچشم این نیست که چرا این کار انجام شده است. من می‌گویم قرار است به کجا برسیم. آیا قرار است رابطه قدرت و ثروت محو شود و آمایش سرزمینی صورت پذیرد و بر تفریزی کشور سامان یابد؟ ببینید کسی در وجه عملی و هر کار بودن دولت تردیدی ندارد. فردید ما در پشت‌ترانه‌های مطالعاتی و استراتژیک این تصمیم‌گیری‌هاست. بارها گفته‌ایم رئیس‌جمهور به علت تجربه، انت‌خود حاصل می‌کند مشکل کشور اعتبار است

و تصمیم‌گیری سریع؟ در حالی که به نظر من مشکل در فکر و استراتژی و فقدان نگاه جامع به پدیده‌هاست. حال اگر عملگرایانه، سرعت در تصمیم‌گیری‌ها بالا رود و اعتبار مالی افزایش یافته تکلیف سایر سیاست‌های نظام چه می‌شود؟ از یک طرف اصل ۲۲ است و از سوی دیگر اعتبار گسترده دولتی.

به نظر می‌رسد عدالت دوره فملی در قالب توزیع ثروت است و قطعاً این توزیع هم فرع بر تولید در نظر گرفته می‌شود و اکنون هم این توزیع از شکل قاعده‌مند خود خارج شده است.

عده‌ترین سیاست دولت سهام عدالت است. جالب است با من تماس گرفته‌اند که به اعضای هیات علمی هم این سهام تعلق می‌گیرد. نمی‌دانم مگر قرار بوده است. ما اعضای هیات علمی جزء دهک‌های پایین جامعه باشیم!

در کمیسیون ویژه اصل ۲۲ ما مصوب کردیم که کاشفاری را که جزء دهک‌های پایین هستند به این پرسوه اضافه کنیم. ما بنده هرگز تصور نمی‌کردم که استاد دانشگاه هم جزء دهک‌های پایین باشند. این چه توجیهی دارد؟ ما پرسیدیم این سهام عدالت چیست. گفتند فروش تسلیح. حاصل این فروش به چه مناسبت یعنی از یک طرف به کسی اقساطی می‌فروشی ولی او که توانایی خرید دارد و نه حق و اقساطی، آیا در نهایت این طور ثروت ملی واگذار می‌شود؟

ما فضا را از آن خود کردیم اما اگر قدر آن را ندانیم با این سیاست‌هایی که من نسبت به وجه اقتصادی و کارشناسی آن سراغ دارم، به تمر نخواهد نشست.

**برای ادامه این جریان و فضا شما چه راهکار مشخصی دارید؟**

من معتمد اصل ۲۲ و سیاست‌های ذیل آن و سند چشم‌انداز را در دسترس داریم. به هر حال یک شناختی هم از وضعیت ساختاری بیمار جامعه داریم و از لحاظ مفهومی، شناختی از حقوق شهروندی و عدالت جامع داریم. واقعا باید کوشید که به وجه تخصصی و علمی کارها عنایت و توجه بیشتری شود. با توجه به فلسفه اجتماعی، سیاسی، تاریخی، فرهنگی و قلبی‌های جمهوری اسلامی، زمینه آن نیست که مصایب فنی گفته یابند. صادقانه باید بگویم به نظر، مشکل کنونی کشور با سرعت تصمیم‌گیری و کار زیاد و اعتبار فرجه حل نمی‌شود. به هر حال نمی‌شود با فاسدسازی و فشارهای غیرمربوط جلوی سخنان کارشناسی را گرفت و افراد را به سمتی کشاند که خودشان را قانع نشان دهند. ببینید این سخنان سیاسی نیست ولی یاد می‌آید عملی در دوران دوم خرداد فضای به وجود آورده بودند که ما دیگر اول سخن «جسم‌الله» هم نگوئیم. اما من پسمانده می‌گشتم و صلوات هم می‌طلبیدم زیرا خودم را فرزند انقلاب می‌دانم و اسیر جو زمانه نمی‌شوم. همین که ما به خاطر تأییدات رهبری عزیزمان خیلی از سخنان را نمی‌گوییم، باید از ما تشکر کنند. ما چون جهت را جهت مطلوبی می‌دانیم، تلاش می‌کنیم که با فائده‌های خاص انتقاد کنیم.

اگر دولت می‌خواهد عدالت را در وجه اخلاقی و فردی آن پیش ببرد، نباید بگذارد برخی‌ها با رفتارهای بی‌سابقه بر او پیرایه بزنند. این چنین می‌توان به تحقق عدالت اخلاقی امید بست.